



مرز میان حقیقت و شایعه

گفت‌وگو با پروفیسور راسل مویرهد، استاد نظریه سیاسی در کالج دارتموث و نماینده دموکرات مجلس نمایندگان ایالت نیوهمپشایر

در روز گاری که یک ادعای بی‌اساس می‌تواند تنها در چند ساعت میلیون‌ها بار دیده، پسندیده و باز نشر شود، مرز میان حقیقت و شایعه کجاست؟ آیا برای معتبر شدن یک روایت هنوز به‌سند و استدلال نیاز داریم، یا همین که «خیلی‌ها آن را می‌گویند» کافی است؟ این پرسش‌ها در کانون گفت‌وگوی پیش‌رو با پروفیسور راسل مویرهد، نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، استاد کرسی «رابرت کلمنتس در دموکراسی و سیاست» و رئیس گروه حکومت در کالج دارتموث قرار دارد. اهمیت دیدگاه‌های مویرهد تنها به جایگاه دانشگاهی او محدود نمی‌شود؛ او همزمان عضو مجلس نمایندگان ایالت



محمدجواد استادی

Info@ostadiofficial.ir

پژوهشگر مطالعات فرهنگی

در کتاب «خیلی‌ها می‌گویند»، از ظهور نوعی «توطئه‌باوری جدید» (یعنی گرایش به تفسیر رویدادها بر پایه ادعای وجود نقشه‌ها و هماهنگی‌های پنهان، حتی بدون شواهد معتبر) سخن می‌گویید. چه چیزی شما را متقاعد کرد که آنچه امروز می‌بینیم، صرفاً ادامه نظریه‌های توطئه قدیمی نیست، بلکه پدیده‌ای واقعاً تازه است؟

آنچه در وهله نخست توجه ما را جلب کرد، عجیب و غریب و نامعقول بودن توطئه‌هایی بود که بررسی می‌کردیم. برای مثال، «توطئه محل تولد» ادعا می‌کرد که باراک اوباما در ایالات متحده به دنیا نیامده و گواهی تولد او جعلی است. یا نظریه توطئه دیگری که می‌گفت هیلاری کلینتون از زیرزمین یک پیترافزوشی در نزدیکی واشنگتن دی‌سی، یک شبکه قاچاق جنسی کودکان را اداره می‌کند. این روایت‌های توطئه‌آمیز چنان دور از ذهن و پوچ‌اند که حتی تظاهر نمی‌کنند شواهدی برای اثبات آن‌ها وجود دارد. این وضعیت یا نظریه توطئه مربوط به ترور جان اف. کندی متفاوت است؛ نظریه‌ای که می‌گوید این ترور کار بیش از یک نفر بوده و در واقع، افرادی مرتبط با دولت ایالات متحده، مافیایا کوبا پشت آن قرار داشته‌اند.

آن نظریه توطئه، که به یک معنا می‌توان آن را «مادر همه نظریه‌های توطئه» دانست، با انبوهی از شواهد و مدارک عرضه می‌شد. نظریه‌پردازان توطئه درباره آن کتاب‌هایی می‌نوشتند که پر از پانویس، ار جاع و جزئیات بود. به تعبیر ریچارد هافستدر، آن‌ها «بیش از حد موشکاف و دانش‌ماب» بودند. اما پدیده‌ای که ما می‌کوشیدیم آن را بفهمیم، اصلاً چنین نبود؛ نه موشکافانه بود، نه متکی به انبوهی از شواهد و نه حتی در پی آن بود که ظاهری پژوهشی و مستند به خود بگیرد.

شما استدلال می‌کنید که توطئه‌باوری جدید، برخلاف نظریه‌های توطئه کلاسیک، حتی به خود زحمت نمی‌دهد. روایتی منسجم بسازد یا دست‌کم ظاهری از وجود شواهد و مدارک ارائه کند. آیا این ویژگی را باید ضعف فکری آن دانست، یا دقیقاً همین ویژگی منشأ قدرت سیاسی آن است؟

پرسش خوبی است! در گذشته، چنین چیزی نقطه ضعف محسوب می‌شد؛ اما امروز شاید به یکی از منابع قدرت آن تبدیل شده باشد. قدرت نظام جدید توطئه‌باوری در این است که واقعیتی بدیل می‌سازد؛ واقعیتی که در آن، مردم فقط با مطالب، روایت‌ها و تجربه‌هایی روبه‌رو می‌شوند که با وفاداری‌های سیاسی آن‌ها و نامزدهای مورد حمایتشان سازگار است. بنابراین، همان‌طور که شما اشاره کردید، توانایی پیش‌بردن و رواج‌دادن یک روایت، بی‌آن که هیچ شواهدی برای آن ارائه شود، در جهان سیاسی امروز به منبعی جالب‌توجه برای کسب قدرت تبدیل شده است.

عنوان کتاب، «خیلی‌ها می‌گویند»، به نوعی سیاست‌ورزی مبتنی بر شایعه،

نیوهمپشایر است و از این‌رو، بحران دموکراسی را نه فقط از منظر نظریه سیاسی، بلکه از درون میدان سیاست عملی نیز تجربه و تحلیل می‌کند.

محور این مصاحبه، کتاب «خیلی‌ها می‌گویند: توطئه‌باوری جدید و یورش به دموکراسی» است که مویرهد آن را با همکاری نانسی ال. روزنبلوم نوشته است. نویسندگان در این کتاب میان نظریه‌های توطئه کلاسیک و نوع تازه‌ای از توطئه‌باوری تمایز می‌گذارند. نظریه‌های قدیمی، هر چند اغلب نادرست و تحریف‌آمیز بودند، دست‌کم می‌کوشیدند شواهدی گردآورند و روایتی منسجم بسازند؛ اما توطئه‌باوری جدید، از نظر مویرهد،



با اتهام‌زنی بدون مدرک و تکراری وقفه‌ادعاها عمل می‌کند. در این گفت‌وگو از او پرسیدیم چرا شهروندان گاه روایت‌های همسو با گرایش سیاسی خود را بدون کوچک‌ترین شاهی می‌پذیرند؛ شبکه‌های اجتماعی چگونه واقعیت‌های بدیل می‌سازند؛ حمله به دانشگاه، روزنامه‌نگاری، علم، دادگاه‌ها و دانش کارشناسی چه پیامدی برای دموکراسی دارد و چگونه می‌توان میان بدگمانی مشروع به‌قدرت و ذهنیت توطئه‌اندیش تمایز گذاشت. این مصاحبه در نهایت به پرسشی بنیادی می‌رسد: آیا دموکراسی بدون برخورداری از واقعیتی مشترک می‌تواند زنده بماند؟

در بسیاری از موارد ممکن است نظریه‌های توطئه حقیقت داشته باشند. بنابراین، شهروندان باید هوشیار باشند و با دیده تردید به قدرت بنگرند.

البته همیشه به‌سادگی نمی‌توان مشخص کرد که مرز دقیق میان شک‌گرایی موجه و نوعی ذهنیت توطئه‌اندیش خودتقویت‌شونده – ذهنیتی که در برابر هر گونه شاهد و مدرکی مصون است – کجاست. باین‌حال، به نظر من همه ما باید آمادگی مواجهه با «واقعیت‌های ناخوشایند» را داشته باشیم. منظور ما، واقعیت‌های ناخوشایند، واقعیت‌هایی است که به سود آرمان‌های محبوب ما، حزب خودمان یا وفاداری‌ها و وابستگی‌های سیاسی مان نیستند. ممکن است در بسیاری از موارد حق با ما باشد؛ اما جهان همچنان واقعیت‌هایی را پیش‌روی ما قرار می‌دهد که چندان به موفقیت آرمان‌ها و اهداف مطلوب ما کمک نمی‌کنند. ما باید چشم‌هایمان را باز نگه داریم، ذهنی متعادل و آرام داشته باشیم و به واقعیت جهان توجه کنیم؛ حتی زمانی که آن واقعیت به سود جبهه و موضع ما نیست. اگر چنین کنیم، دیگر لازم نیست بیش از اندازه نگران این باشیم که آن مرز دقیقاً کجا کشیده می‌شود؛ زیرا در آن صورت، ما در جانب واقعیت ایستاده‌ایم.

چشم‌هایمان را باز نگه داریم، ذهنی متعادل و آرام داشته باشیم و به واقعیت جهان توجه کنیم؛ حتی زمانی که آن واقعیت به سود جبهه و موضع ما نیست. اگر چنین کنیم، دیگر لازم نیست بیش از اندازه نگران این باشیم که آن مرز دقیقاً کجا کشیده می‌شود؛ زیرا در آن صورت، ما در جانب واقعیت ایستاده‌ایم.

محور این مصاحبه، کتاب «خیلی‌ها می‌گویند: توطئه‌باوری جدید و یورش به دموکراسی» است که از او پرسیده‌ایم چرا شهروندان گاه روایت‌های همسو با گرایش سیاسی خود را بدون کوچک‌ترین شاهدیمی‌پذیرند؛ شبکه‌های اجتماعی چگونه واقعیت‌های بدیل می‌سازند؟

محور این مصاحبه، کتاب «خیلی‌ها می‌گویند: توطئه‌باوری جدید و یورش به دموکراسی» است که از او پرسیده‌ایم چرا شهروندان گاه روایت‌های همسو با گرایش سیاسی خود را بدون کوچک‌ترین شاهدیمی‌پذیرند؛ شبکه‌های اجتماعی چگونه واقعیت‌های بدیل می‌سازند؟

در حال حاضر، در ایالات متحده هر چرخه خبری، بی‌درنگ با چرخه دیگری از روایت‌های توطئه‌آمیز دنبال می‌شود. هر اتفاقی که روی می‌دهد، بلافاصله نظریه‌ای توطئه‌آمیز در باره همان اتفاق پدید می‌آید. بنابراین، نگرانی من حمله بیش از حد به نظریه‌های توطئه نیست. آنچه مرا نگران می‌کند، شکل‌گیری نوعی ذهنیت توطئه‌اندیش بی‌فکر و عاری از واقعیت است؛ ذهنیتی که همه چیز را در خود می‌بلعد و ارتباط ما را با واقعیت از میان می‌برد.

شما تأکید می‌کنید که توطئه‌باوری جدید، نهادهای تولیدکننده دانش - مانند دانشگاه‌ها، روزنامه‌نگاری، علم و دادگاه‌ها - را هدف حمله قرار می‌دهد. اما اگر خود این نهادها یا بحران اعتماد عمومی روبه‌رو باشند، آیا صرفاً دفاع کردن از آن‌ها کافی است؟

در شرایط کنونی، نه؛ صرفاً دفاع کردن از این نهادها کافی نیست. باید نسبت به شیوه‌هایی هوشیار باشیم که قدرت طلبان از طریق آن‌ها می‌کوشند همه منابع تولید دانش بی‌طرفانه را بی اعتبار کنند. همچنین باید

چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۴۰۵ ■ شماره ۲۲۰۷۳ ■ ۲ محرم ۱۴۴۸ ■ ۱۷ ژوئن ۲۰۲۴ ■

بسیاری از نظریه‌های توطئه

کلاسیک، به شیوه تحریف‌شده

خود، می‌کوشیدند نظمی پنهان در

پس رویدادها کشف کنند. اما شما

استدلال می‌کنید که توطئه‌باوری

جدید، آشفتگی، ابهام و بی‌اعتمادی

تولید می‌کند. آیا سیاست معاصر از

افراط در مناقب‌خشی به رویدادها،

به سمت نوعی ویران کردن عामدانه

واقعیت حرکت کرده است؟

من میان نظریه توطئه کلاسیک – با تأکید بر واژه «نظریه» – و توطئه‌باوری جدید تمایز می‌گذارم؛ توطئه‌باوری جدیدی که نظریه، شواهد و واقعیت‌ها را کنار می‌گذارد. در نظریه‌های توطئه کلاسیک، اغلب با نظریه‌پردازانی روبه‌رو بودیم که می‌خواستند در جهانی زندگی کنند که در آن همه چیز از روی قصد و برنامه رخ داده و همه چیز معنایی روشن دارد. پروژه فکری آن‌ها این بود که توضیح دهند چگونه همه اجزای جهان به یکدیگر مربوط هستند و در نهایت معنا پیدا می‌کنند. آن‌ها جهانی می‌ساختند که از جهان واقعی‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، منظم‌تر و منسجم‌تر بود. اما توطئه‌اندیشان امروز در جهانی زندگی می‌کنند – یا جهانی می‌آفرینند – که در آن هیچ چیز معنا ندارد و هیچ رویدادی به‌درستی قابل فهم نیست.

کتاب شما در بستر سیاست آمریکا و دوران ترامپ نوشته شده است. آیا مفهوم «توطئه‌باوری جدید» را می‌توان درباره جوامع غیرغربی یا حتی عرصه سیاست جهانی نیز به کار برد؟

به نظر من، این نوع توطئه‌باوری در هر جامعه دموکراتیکی پدیدار خواهد شد که رسانه‌های اجتماعی جدید در آن فراگیر و مسلط شده باشند؛ یعنی در فضایی که هر کسی بتواند بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، هر چیزی را به همه مردم جهان بگوید.

آیا توطئه‌باوری جدید صرفاً ابزاری در دست پوپولیست‌های راست‌گراست، یا می‌تواند در قالب‌های چپ‌گرایانه، ضدسرمایه‌داری، ضدنخبه یا حتی ضدجنگ نیز ظهور کند؟

به نظر من، توطئه‌اندیشان چپ‌گرا همچنان به مارکس گرایش دارند. البته مارکس خود نیز نوعی نظریه‌پرداز توطئه بود. باین‌حال، این امکان وجود دارد که آن‌ها نیز در نهایت به توطئه‌باوری جدید روی بیاورند؛ زیرا این نوع توطئه‌باوری می‌تواند مسیری برای دستیابی به قدرت در اختیارشان قرار دهد.

برخی منتقدان استدلال می‌کنند که تمرکز بر توطئه‌باوری ممکن است توجه ما را از ریشه‌های مادی و اجتماعی بحران دموکراسی، مانند نابرابری، ناامنی اقتصادی و طرد فرهنگی، منحرف کند. پاسخ شما به این نقد چیست؟

من هرگز استدلال نکرده‌ام که توطئه‌باوری تنها عامل فرسایش دموکراسی است. عوامل بسیار دیگری نیز در این زمینه نقش دارند. فرسایش دموکراسی در بسیاری از نقاط جهان در حال وقوع است؛ بنابراین، کسانی که نگران این پدیده‌اند، طبعاً باید مجموعه کامل عواملی را بررسی کنند که به شکل‌گیری و گسترش آن دامن می‌زنند. در ک این‌که توطئه‌باوری در جهان دموکراتیک معاصر چه می‌کند و چه تأثیری بر آن می‌گذارد، بسیار مهم است؛ اما این به‌هیچ‌وجه بدان معنا نیست که توطئه‌باوری تنها پدیده‌ای است که ارزش بررسی، فهمیدن یا مطالعه کردن دارد. مسلماً چنین نیست.

آیا توطئه‌باوری جدید محصول کمبود اطلاعات است یا نتیجه وفور بیش‌ازحد اطلاعات؛ به بیان دیگر، آیا مشکل اصلی ناآگاهی است، یا این که در انبوهی از نشانه‌ها، روایت‌ها و واقعیت‌های کاذب غرق شده‌ایم؟ این پدیده حاصل ترکیب دو عامل است: از یک سو، افرادی با منش و شخصیت بسیار نامطلوب و از سوی دیگر، نوعی فناوری ارتباطی کاملاً جدید که به آن‌ها امکان

می‌دهد دروغ بسازند و آن را در سراسر جهان منتشر کنند.

در فضای دیجیتال، الگوریتم‌ها به محتواهایی پاداش می‌دهند که خشم، ترس و بدگمانی ایجاد می‌کنند. آیا بدون اصلاح ساختار پلتفرم‌های دیجیتال، می‌توان به‌طور مؤثر با توطئه‌باوری جدید مقابله کرد؟ به نظر من، ناگزیر خواهیم بود عادت‌های فکری تازه‌ای در شهروندان پدید آوریم؛ عادت‌هایی که به آن‌ها امکان دهد در برابر هجوم بی‌وقفه اطلاعات نادرستی مقاومت کنند که پلتفرم‌های دیجیتال در تمام طول روز پیش چشمشان قرار می‌دهند.

شما از سیاستمداران و رهبران عمومی می‌خواهید در برابر توطئه‌باوری بایستند. پس چرا بسیاری از مقام‌ها در برابر آن سکوت می‌کنند یا حتی برای کسب منفعت سیاسی از آن بهره می‌برند؟ زمانی که مشغول نوشتن این کتاب بودیم، انتظار داشتیم مقام‌های منتخب در ایالات متحده در برابر برخی از بی‌مایه‌ترین و جنون‌آمیزترین نظریه‌های توطئه بایستند. برای مثال، انتظار داشتیم افراد بیشتری در حزب جمهوری خواه از جان مک‌کین پیروی کنند و مانند او رفتار کنند. آشکار است که ما در این انتظار به‌شدت اشتباه می‌کردیم. دیگر انتظار نداریم رهبران سیاسی و عمومی در برابر توطئه‌باوری بایستند. اکنون معتقدیم یافتن راه حل، کاملاً به شهروندان عادی وابسته خواهد بود. طبقه سیاسی ما در ایالات متحده تقریباً به‌طور کامل فاسد شده است.

آیا دفاع از حقیقت در سیاست معاصر به زبان اخلاقی و مدنی تازه‌ای نیاز دارد؟ چگونه می‌توان از حقیقت دفاع کرد، بی‌آن که مانند نخبگانی متکبر به نظر رسید که از موضعی بالا با مردم سخن می‌گویند؟ نه. به نظر من، دفاع از حقیقت از دفاع از عقل سلیم آغاز می‌شود؛ از آنچه مردم با چشم‌های خود می‌بینند، با دست خود لمس می‌کنند و با گوش‌های خود می‌شنوند. این کار به طبقه جدیدی از نخبگان با نگهدارانی حماسی نیاز ندارد. آنچه لازم است، شهروندانی هستند که از جای خود برخیزند، از صفحه‌نمایش هایشان فاصله بگیرند و به‌طور مستقیم با دیگر انسان‌ها و با جهان طبیعی ارتباط برقرار کنند.

از زمان انتشار کتاب شما، جهان با همه‌گیری کووید-۱۹، گسترش هوش مصنوعی، بحران‌های انتخاباتی و شکل‌های جدید جنگ اطلاعاتی روبه‌رو شده است. اگر امروز این کتاب را بازنویسی می‌کردید، کدام بخش‌های آن را بازنگری می‌کردید یا گسترش می‌دادید؟ درباره حمله به تخصص و دانش کارشناسی مطالب بیشتری می‌نوشتیم. این دقیقاً همان کاری است که در کتاب بعدی خود با عنوان «حکمرانی‌زدایی» (Ungoverning) انجام دادیم.

شاید پرسش بنیادین کتاب شما این باشد: دموکراسی چگونه می‌تواند بدون وجود دست‌کم نوعی واقعیت مشترک دوام بیاورد؟ آیا معتقدید هنوز می‌توان چنین واقعیتی را بازسازی کرد، یا باید بپذیریم که سیاست وارد عصر پساحقیقت شده است؟ و اگر توطئه‌باوری جدید، همان‌گونه که شما استدلال می‌کنید، «اتهام‌زنی بدون شواهد» و «سیاست‌ورزی بدون واقعیت مشترک» است، مهم‌ترین مسئولیت شهروند دموکراتیک امروز چیست: تردیدکردن، اعتمادکردن، یا آموختن چگونگی تمایز میان این دو؟ موافقم؛ همه چیز از وجود یک واقعیت مشترک آغاز می‌شود. ما باید این واقعیت مشترک و امکان دسترسی خود به آن را حفظ کنیم. این کار یعنی با دیگران رودررو گفت‌وگو کنیم. یعنی برای نوشیدن قهوه یا نوشیدنی، یا برای قدم‌زدن، در کنار یکدیگر جمع شویم. یعنی با اجتماعات واقعی و مکان‌های واقعی ارتباط برقرار کنیم. یعنی از صفحه‌نمایش‌هایمان فاصله بگیریم. صفحه‌نمایش‌ها همان جایی هستند که در آن ارتباط خود را با واقعیت از دست می‌دهیم. همان‌جا نیز توطئه‌باوری جدید اوج می‌گیرد و گسترش پیدا می‌کند. بهترین راه مقابله با آن، این است که در برابر جاذبه و وسوسه صفحه‌نمایش نوعی مقاومت در خود پرورش دهیم.